



۲۰۱۵/۱۱/۲۳

محمد ولی آریا

جراحات دیرینه ملت و نمک پاشان جدید استبداد

قسمت اخیر

اما این علم بردار استبداد دلسوز، نسخه دیگر می دهد، که هرگاه در این زمین پرلوش، تخمی بیاشیم، خوراک زاغ ها خواهد شد، و نتیجه می گیرد که باید یک لاش خور قوی پنجه بی رحم دیگر بیاید که همه زاغان را بکشد و لاش شان را بخورد و چون همه را خورد و یکه تاز میدان شد آنگاه خود چون خادم کهن ملت، دیموکراسی را به مردم اعطاء خواهد کرد، همچنانی که سردار و عده خلاف، به اعطای دیموکراسی پرداخت و یا چون رژیم ستمگر طالبان که هرج و مرج جنگ سالاران را به یک استبداد سیاه مبدل کرد و هیولایی شد شکست ناپذیر، تا آنکه استعمار جدید به داد ما رسید و همه را به زنجیر کشید.

اما کجاست که این نسخه چره ای در تائید مستبد کهن و در تحکیم استبداد جدید به پایان برسد و با سراسیمگی فهم سیاسی از حقوقی اساسی، چنان می پندارد که دیکتاتوری، حاکمیت قانون است و این دیکتاتور است که با تطبیق قوانین، امنیت و مصونیت می آورد.

باید تفهیم کرد که این دیموکراسی است که نخست قوانین عادلانه ای را از طریق مراجع تمثیل آراء ملی به میان می آورد و بعد با تطبیق این قوانینی که مظهر اراده ملت است، امنیت و مصونیت را در کشور از مجرای قانونی و حقوقی و عدلی و قضائی تأمین می کند. این دیموکراسی است که آنرا قانون سالاری می گویند برای آنکه در جامعه دیموکرات، یگانه وسیله تدویر و اداره اجتماع، قانون است که به صورت عادلانه و بدون تبعیض و امتیاز بر همگان به صورت مساوی تطبیق می گردد.

اما دیکتاتوری و یا حاکمیت فردی یک پدیده ضد قانونی است که فردی اراده و خواست و منافع شخصی و نفسی خود را بر یک جامعه تعمیم می کند و خود را مافوق قانون می سازد، شاید در چنین نظام مستبد فردی، دساتیر و فرمان هایی به نام قانون از زمامدار خود کامه صادر شود که سلطه و حاکمیت جابرانه او را بر جامعه تحمیل کند، اما این دستور ها به نام قانون هیچ ماهیت قانونی ندارند زیرا از مجرای مراجع تقنینی ممثل آرای ملت نیامده است و اراده ملت در تدوین و تنفیذ آن نقشی نداشته است.

در رژیم های فردی، دیکتاتور، خود قانون ساز و خود مجری قانون است. یعنی مستبد خود کامه، هم طراح قانون و هم تصویب کننده و هم نافذ کننده و خود پولیس و خود قاضی و خود مجازات دهنده است که همه این صفات را در رژیم خادم وطن، نسخه نویسی بی باک دیده ایم.

باید جداً خاطر نشان کرد که بدبختی های کنونی ملت افغانستان همه ناشی از استبداد های کهن است که هر باری که این ملت، تخمی کاشته تا به حقوق بشری و آزادی های انسانی خود برسد، مستبدی مکار از راه رسیده و همه را پامال کرده و امید مردم را به یأس مبدل ساخته است، این زمین شوره زار نیست، بلکه این ملت همانند هر ملت دیگر در جهان مستحق دیموکراسی و حاکمیت ملی است، در این زمین صد سال قبل فرزندان رشید این ملت، تخم دیموکراسی ریختند؛ اما یک مستبد محیل، تن های عزیز و گرامی شان را با توپ بروی شهر پاشید و یا با دست منحوس خویش، این آزاده مردان را به گلوله بست و باقی همه را در زندان ها مخوف فرسود. بلی این ملت از صد سال است که زمینش برای کشت دیموکراسی و حاکمیت ملی چون همه ملل مساعد شده است؛ اما سفاکان تاریخ، ملت را کشتند و دیوار های بی بنیادی افراختند تا نام منحوس خویش را بر آن نوشتند و سرقت حاکمیت را جمهوریت خواندند. شاید سؤالی در ذهن هموطنان ایجاد شود که اگر امنیت توسط یک قدرت استبدادی تأمین نشود پس چگونه در کشور تحکیم خواهد یافت.

این همان داروی کشنده ایست که رندان زمان با استفاده از سادگی اذهان از آن استفاده می کنند و با داستان سرائی های دراماتیک، آن را در افکار القاء می نمایند. در حالی که اگر شما ملتی را چون سردار محمد هاشم خان، گرسنه نگه دارید و همه افق های تاریخی و فرهنگی آن را تاریک کنید و صادق ترین و آگاه ترین و مستحق ترین فرزندان آن را مستقیم و یا غیر مستقیم حیل گرانه، یا سر به نیست کنید و یا مهر و تاپه بزنید؛ اما دزدان و آدم کشان و ستمگران و مزدوران دو پوشه و چند پوشه را تجلیل کنید و آنها را مایه امید مردم و مظهر کسب حمایت جهانی قلمداد نمائید و یا علایق قومی و لسانی و مذهبی افراد را وسیله افتراق ملی و کسب حمایت های کاذب بسازید، بلی؛ این ملت دیگر چاره ای ندارد جز آنکه از ترس و یا از فقر و یا با اغفال، به پای صندوق آراء برود و رأی خود را بر پای گماشتگان قوی پنجه، در بدل یک مشت آرد و برنج بریزد، که این وضعیت حاکم بر افغانستان کنونی است. اما اگر ملتی مجال قضاوت داشته باشد تا خادم خود را بر اساس ندای وجدان و تمنا های انسانی خویش انتخاب کند و زور و زر و تبلیغات محیلانه نیرومند بیگانگان و اجانب و گماشتگان آنها، او را منحرف و سرسام نسازد، او صرفاً با انداختن آرای حقیقی خویش در صندوق، که ساده ترین کار است، می تواند خادم خود را بر سر نوشت خویش بگمارد و سر رشته حیات خود را به دست شایسته ای بسپارد و حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تنظیم کند؛ اما کسانی که نسخه مستبد خوش نیت می دهند که سراغ چنین معجون و مرکبی خیال است و محال است و جنون، و می خواهند ستمگر شمشیر بدستی از راه برسد و همه سرهای بی باک را قطع کند و امنیت گورستان را به نام آرامش در جامعه قایم گرداند و باز این گردن فراز یکه تاز، که خود در تمام استبداد های گذشته سهیم بوده و از تمام امکانات یک قدرت فاسد استفاده برده که توانسته است قدرتی به هم بزند تا بتواند کلیه قدرتمندان فاسد را از میدان رقابت بدر کند، آیا با کدام منطق و عقل، باز مردم امیدوار باشند که دفعته این مستبد محیل، یکباره ترک عادت کند و از پوسته سخت خصلت خویش بیرون آید و ملت را به آغوش بگیرد و دیموکراسی و عدالت قانونی را به آنها اعطاء کند و خود با «یک شرط» کنار بنشیند. زهی خوشباوری و یا اغفال. آنانیکه چنین نسخه می دهند و یک مثال آن را در تاریخ جهان برای چنین تحویل سیاسی مضحک نمی یابند و برای ثبوت گفتار خود، از نوشتار دیگران چون سپری استفاده

می کنند، بهتر است مثال ها و تمسک های سیاسی آنان را دقیقاً بخوانند و نتایج تأریخی آن را تا اخیر دنبال کنند تا که استبداد دلسوز به چه حيله گری ملت سوز می انجامد.

حال، منادیان استبداد استعماری، مذبحخانه تلاش دارند تا اگر نمی توانند بر قد و قامت مستبد مشهور بیفزایند و بر اعمال خشن او و همدستان داخلی و خارجی اش پرده بیفکنند و نمی توانند خون های دامنش را با لعاب دهن خویش بشویند، نمی توانند زندانهای مملو از مبارزان و وطن دوستان سرفراز ملی او را مخفی کنند، نمی توانند حملات کوبنده او را با سلاحهای روسی بر اقوام و قبایل کشور خاک بیندازند و نمی توانند سپردن کلیه دارایی های ملی را برای خرید سلاحهای ضد ملی مخفی کنند، نمی توانند چند تعمیر و سرک بی بنیاد و منبه استعماری او را در کشور عامل آبادانی واقعی ملی قلمداد کنند و بخصوص بعد از آگاهی از نیت او در پلان سازی از قلم فرزند وطن دوست و مظلوم کشور، مرحوم عبدالرحیم زی دانسته شد که یگانه مایه افتخار او یعنی پلان سازی نیز محصول او نبوده بلکه این پلان توسط او به گروگان گرفته شد و پلان ساز خود، به زندان فرستاده شده است.

کسیکه به اعتراف دوستان دانایش، یک عسکر خسته از کار های شاقه ظالمانه را قفاق کاری کرد و عسکر او را دیوانه مشهور خواند. کسیکه همدستان و همکاران به جان برابری از اعضای مشهور دستگاه استخبارات ملکی و نظامی شوروی بوده است. کسی که قبل از کودتایش به شرق و غرب پیام فرستاد و همه را از نیتش آگاه ساخت، همه بیگانگان محیل با آن همنوا و همراز بودند، اما این به اصطلاح «وطن پرست» خود خوانده، ملت ملیونی خود را در بی خبری گذاشت و یکروز به کار مشروع سیاسی جز با توطئه در بین مردم نپرداخت. کسیکه قدرت سیاسی را یک شبه به یغما برد و چهار سال غیر مشروع حاکمیت مستبدانه راند و این عملیه ضد حقوق اساسی ملت را جمهوریت خواند که همدستان منقبت گوی بر این طبل مسخره مؤسس جمهوری، هنوز می کوبند، کسیکه قدرت سیاسی در کشور را «دیموکراسی قلبی» خواند و مردم را با این ادعا فریفت که گویا او دیموکراسی واقعی می آورد، اما سر دیموکراتان واقعی را زد و نام شان را به بازی گرفت و...

حال کسانی که به اغتشاش جایگاه سیاسی و سرسام پایگاه فکری مواجه اند، چون نمی توانند این گلیم سیاه را به شستن سفید کنند، لذا به حلیه ای متوسل شده اند تا کشتگان و مجروحان و مظلومان ستمگری را، سیاه کنند تا سیاه کاری های مستبد حرفه ای، رنگ و رو ببازد و خیره شود؛ غافل از آنکه اینها بر خلاف دو گناه نابخشودنی پیشوای خویش، سه گناه نابخشودنی را مرتکب می گردند، یکی آنکه با تائید ستمگری ها، خون های آن بیگناهان را به دامن خویش پاک می کنند، دوم آنکه با تحقیر و سیاهکاری بر فرزندان مظلوم ملت، همدست همان دسیسه های کهن استبداد می گردند و سوم آنکه با تسجیل و تصدیق بر ستمگری ها، ادامه دهنده آن مظالم خواهند بود.

هم وطنان، یکبار دیگر ولو با اکراه و تأثر به جریان مضحک اعترافات سر و پاکنده و خونین کودتای نامنهاد، به دقت گوش فرا دهید تا دریابید که آیا اینها اعتراف به یک عملیه خطیر استعمار شوروی و استبداد بی رحم سردار داؤد است یا یک مصاحبه مسخره رادیویی مستنطقین کودن که دستان شان پر خون است و زبان شان لشم؟! این گروه که نادانی شان در تملق گوئی به اربابان، بیشتر از تعقل شان در گرفتن یک اعتراف منطقی است، یک درامه مضحک را چون مجلس دوستانه ای دایر کرده اند، بدون آنکه متوجه باشند که آیا هیچ فرد عاقل و بالغی در

یک چنین مجلس دوستانه ای حاضر است که به خطرناکترین و کشنده ترین اقدام، بدون هیچ سند واقعی ثبوت، اعتراف کند؟

هرگاه مستنطق، چنین مؤدب و فضای استنطاق چنان عاری از دلهره و بیم و درد است، آیا کسیکه بر ضد یک ستمگر نامدار تاریخ و در مخالفت با طرح بزرگترین قدرت جهانی، به اعتراف خطیر می پردازد که مرگ یگانه نتیجه آن است؛ یا عقل و حواسش بر جای نیست، که اگر چنین است، اعترافش باطل است یا آنکه در پس پرده این درامه کمیدی مضحک، یک تراژیدی عمیق ضد انسانی نهفته است.

حقیقت آنست، چنانچه اسناد و شواهد آن موجود است که این افراد را در تحت خشن ترین شکنجه های ضد بشری و کرامت انسانی چنان از جان و جهان بیزار کرده بودند که دیگر آنها بیمی از مرگ نداشتند و صرف می خواستند که شکنجه ها متوقف گردد و یا تهدیدات ناجوانمردانه بر علیه حیثیت شان عملی نگردد. چه بعد از زجر های وحشیانه در دل شبها چه در وزارت داخله و چه در زندان دهمزنگ، آنگاه که دیگر شیمه ای در تن و حوصله ای در جان آنها نمی ماند و آنها را با تهدیدات ناجوانمردانه و ادار به اعتراف واهی می ساختند، آنوقت سر و روی شان را می شستند و صبر می کردند تا بلند پایگان کودتا و عمال شوروی بیایند، بعد مجلس مصاحبه ای آغاز می گشت که شما هموطنان آنرا شنیده اید.

اما وقیح تر آنکه رژیم خونین پنجه کودتای سرطان که نمی توانست این اعترافات مجعول و سرسام را به سندی مبدل کند، می کوشد صحبت های بی سر و ته و متناقض متهمین را با گزافه گوئی و خودستائی های حقیر، با قلقله یک نطق بلند آواز؛ اما سبک مغز، تنظیم و توجیح کند.

